مشروطه ایرانی و الگوی بادکوبه روزگار نو

ناصرهمرنگ

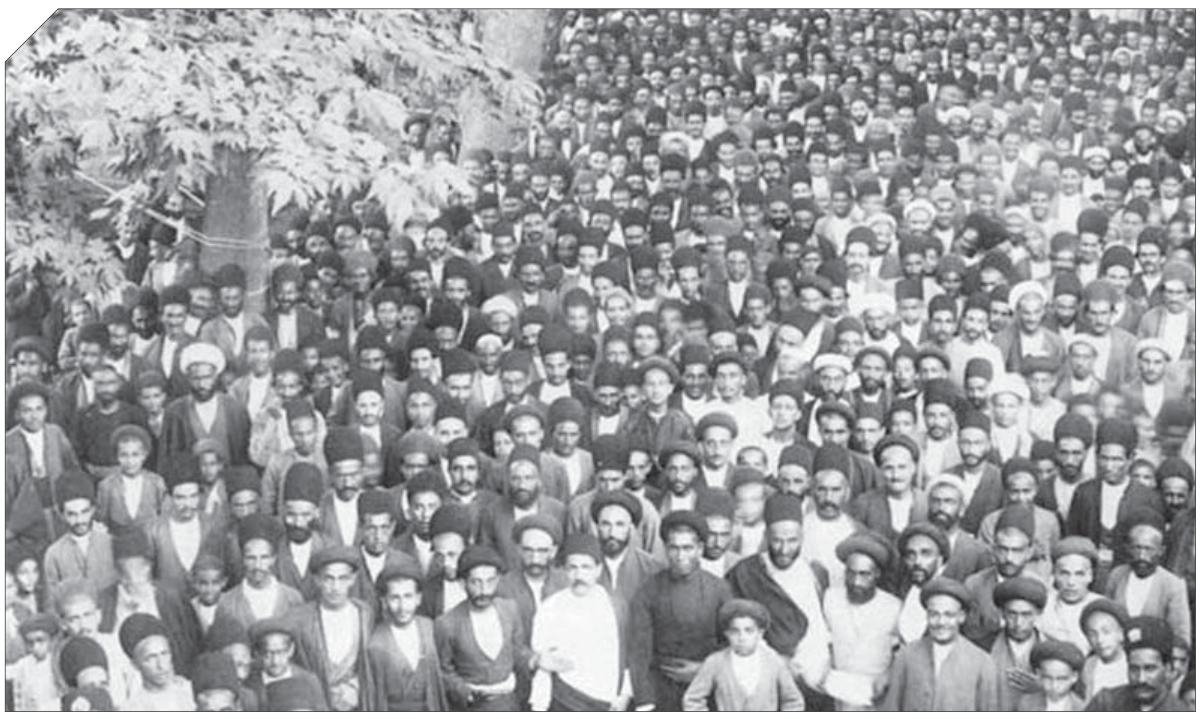

تنها اندکی پس از صدور فرمان مشـروطه در ایران به دست مظفرالدین‌شاه قاجار در چهاردهم مرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی، اگر تازه‌واردی به شهر بادکوبه می‌آمد، از دیدن سـروصدای توفنده‌ای که این رخداد در سراسر سرزمین‌های قفقاز روسیه با خود به همراه آورده و سـپس آن را مانند بارانی از بیم و امید بر سـر و روی این شـهر فروریخته بود، بی‌اندازه شگفت‌زده می‌شـد. گویی فرمان مشروطه نخست برای مردمان قفقاز و شـهر باکو و سـپس برای دیگر جاهای ایران دسـتینه شده باشـد. در این هنگام، نه‌تنها در کوچه و بازار و در میان مردم عادی، بلکه در بیشتر گردهمایی‌های انجمنی در میان آدم‌های فرهیخته و باسـواد شـهر، چنان با شور و امید و شـادی از فرجام کار ایران در آینده‌های دور و نزدیک سـخن می‌رفت که تازه‌وارد حق داشـت با شـنیدن آن از خودش بپرسـد که اینها چه ربطی به شهر بادکوبه دارد؟

درواقع در این هنگام نگاه تمام‌رخ مردم باکو چنان به سوی ایران و مسئله‌های آن بـوده که گویی این شـهر اکنون بـه تختگاه بزرگ آرزوهای ایرانی تبدیل شـده باشـد. به‌راستی چنان نیز بود. در چشم‌انداز این نگاه اما تنها یک انقلاب کبیر ملی می‌توانست ایرانیان را از اسـتبداد دیرپای قاجاری و از بدبختی‌های مزمن‌شده‌اش دور کند و نه یک دستینه. ازهمین‌رو، در همه‌جای شهر در این هنگام از گریزناپذیری یک انقـلاب بزرگ ملی که در خلال آن می‌بایسـت پیرامون بر متن پیروز شـود و یک رهبری رستم‌گونه در آن نقشـی نمادین و پاشنه‌گون داشته باشد، سخن گفته می‌شـد. در این الگوی سایه‌روشـن کـه احیانا ملغمـه‌ای از آب و آتش بود و در آن کاوه آهنگر و بابک خرمدین و یعقوب لیث‌صفاری و فرانسـوا روبسـپیر یک‌جا کنار هم گردآورده شـده بودند، رستم دسـتان ایران از ژرفای تاریخ بیرون می‌آمد و مأموریت می‌یافت تا انقلاب کبیر ایران را راهبری کند و آن را مانند انقلاب فرانسه و حتی بزرگ‌تر و گسترده‌تر از آن شکل دهد و پیروز کند و سپس طومار دودمان قاجار را مانند طومار دودمان بوربون‌ها در فرانسه در هم بپیچد.

آنچه امـروزه از خوانش بخش بزرگی از ادبیات رسـمی یا دم‌دسـتی و نیز از لحن بیشـینه گزارش‌های دیوانی یا دیپلماتیک یا سفرنامه‌ای در این دوره برمی‌آید، می‌توانـد ما را به‌گونه‌ای از چنین جهان رازآمیز و باورنکردنی‌ای در لایه‌های زیرین شـهر باکو و سرتاسر قفقاز در آغازه‌های سده نوزدهم ترسایی رهنمون کند. در این کشـف دیریافته، می‌توان از یک ایران بیرونی سـخن گفت کـه در آن هنگام، همه رخدادهای ایران درونی را با حساسیت تمام و دلبستگی دمادم می‌نگریسته است. بررسی پدیدارشناسـانه و موبه‌موی این پیوندهای شـبکه‌وار و تاریخی، به‌ویژه در کشـاکش انقلاب مشـروطه، اکنون بیش از هر زمان دیگری نشان می‌دهد که ما تا چه اندازه در شناسـایی و فهم درست جهان ایرانشهری قفقاز در جایگاه مهم‌ترین بخش از یک ایران بیرونی کوتاهی کرده‌ایم و این رویه چگونه هنوز نیز بر پیوندهای دوسـویه میان ایران و قفقاز و تختگاه بادکوبه سـنگینی می‌کند. انقلاب مشروطه از این نگاه می‌تواند در کانون همه رخدادهایی جانما شـود که سرنوشـت ایران و بادکوبه، روزگار نو را از دوردست تاریخ تا به امروز به هم گره زده است.

درسـت در همیـن زمان بـود که شـهر باکو بـه تنهایـی بزرگ‌تریـن کانون شاهنامه‌خوانی در سراسر منطقه و احیانا در سرتاسر جهان ایرانی شمرده می‌شد. همچنین در این شهر از سال‌های دور تا به آن روز، رستم شاهنامه جایگاهی شگرف و بی‌مانند می‌یافت. چنانچه نه‌تنها پهلوان‌ها به او اقتدا می‌کردند و مردم کوچه و بازار او را سـرور و مراد خود می‌پنداشتند و به نام او سوگند می‌خوردند، بلکه حتی روشنفکران، نخبگان و باسـوادان نیز یاد و خاطر او را تکیه‌گاه خود می‌پنداشتند و او را نمونه‌ای کامل از انسـانیت و مردانگی می‌دانستند و تنها راه رهایی برای ایران را در پدیداری یک رسـتم هم‌روزگار می‌جستند. در این هنگام، در بیشتر خانه‌ها در سرتاسر باکو هفته‌های پیاپی از دم‌دم‌های شامگاه تا بامدادان، آیین شاهنامه‌خوانی با شـکوه و رونق تمام برگزار می‌شد و انبوه اهالی شـهر از نامداران و گمنامان در آن شـرکت می‌جسـتند و یاد و خاطر پهلوان پهلوانان ایران و حکیم بزرگ توس را گرامی می‌داشـتند. این‌چنین بود که نه‌تنها تختگاه باکو بلکه همه سـرزمین‌های ازدست‌رفته قفقازی هنوز نیز بخت رهایی و آینده خود را در جهان ایرانی می‌کاوید و آنگاه که فرصتی می‌یافت، پیوستگی‌های خود به ایرانشهر و تداوم خود به‌عنوان بخش‌هایـی از یک ایـران بیرونـی را در همه اسـتوانه‌های خویـش به نمایش می‌گذاشت. پیدایش داستان مشروطه در ایران یکی از این فرصت‌ها بود.

قفقاز در آستانه صدور فرمان مشروطه در ایران، در سایه برخورداری از گونه‌ای همزیسـتی ناگزیر با امپراتوری جهان‌گشـای روسی توانسـته بود به‌عنوان یکی از کانون‌های نوگرایی و پیشـرفت و رفاه، آن‌هم نه‌تنها برای جهان ایرانی بلکه برای بخش‌هـای مهمی از جهان‌هـای پیرامونی، درآید و در این میان نام و آوازه شـهر باکو به دلیل ثروت بادآورده ناشـی از نفت و در مقـام بزرگ‌ترین کانون اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی و البته در جایگاه ممتاز از یک ابرشهر متروپولیتک برای سرتاسر قفقاز و روسـیه و اوراسیا رفته‌رفته در بخش بزرگی از جهان آن روزگار، سر زبان‌ها بیفتد. توسـعه اعجاب‌انگیز شـهری، زندگی‌های لوکـس و تجملاتی، دارایی‌های بـادآورده، پدیداری لایه‌هـای میانه، پیدایش نظـم اجتماعی و بسـیاری دیگر از ویژگی‌هـای هم‌روزگار در این شـهر که در زمانه خود نزدیـک به صد درصد نفت جهان را می‌کالایید، در سراسر گیتی چهره‌ای کم‌مانند از یک شهر متمدن، ثروتمند و پیشـرفته را به نمایش گذاشـته بود. همچنی، هسـتندگی حلقه‌های تودرتوی اندیشه‌پرور، نوگرا و نواندیش، آبروی بسیاری برای آن در سراسر کشورهای خاوران و سرزمین‌های اسلامی به دست آورده بود. این‌چنین بود که باکو در سراسر منطقه و جهان تا سـطح یک شـهر رؤیایی و بی‌تکـرار بالا آمده بود و شـده بود بادکوبه روزگار نـو. افزون بر اینها، مردمان قفقـاز نیز از گرجی، ارمنی، تاتار، فارس، تالش و لزگی در سـایه زندگی در یک جهان متمدن روسی، به سطح بالایی از خودآگاهی، سـواد و دانش رسیده و به مردمانی فهمیده، بافرهنگ و مسئولیت‌پذیر تبدیل شده بودند. آنها همچنین آگاهی‌های بسـیار گسترده‌ای درباره مسـئله‌های هم‌روزگار خـود به‌ویژه در زمینه‌های نظم سیاسـی و حزبـی، روزنامه‌نگاری نو، برسـاختن حلقه‌های روشنفکری، انجام سـخنرانی‌های اعتراضی، سازماندهی فراکسیون‌ها و جریان‌ها، سـاختن گروه‌هـای پارتیزانی، بهره‌گیـری از جنگ‌افزارهای نو، چاپ و پخش شـب‌نامه‌ها، راه‌اندازی انقلاب‌های توده‌ای و همچنین دانش‌های فراوانی دربـاره مفهوم‌های نوگرایانه ملت، میهن و دولت ملی یافته بودند. هنگامی که ما از توانایی‌هایی‌های گسترده قفقاز و حلقه‌های گوناگون او می‌گوییم، باید جامعه‌ای را در نگاه آوریم که از دل روسیه برخاسته و متناسب با آن بالا آمده است و آمادگی آن را دارد تا برپاد او بشورد. در کمال شگفتی، همه این اندیشه‌ورزی‌ها رنگ پُری از ایرانشهر برخودزده می‌داشت.

در چنین سـپهر دیدنی‌ای بود که فرمان مشـروطه ایرانی بـه بادکوبه و قفقاز رسیده بود. اما پیداسـت که این نمی‌توانست از نگاه قفقازی‌ها یک کار انقلابی به شیوه دلخواه باشـد. در این نگاه چپ‌گرای روشنفکرانه که به‌شدت از انقلاب کبیر فرانسـه تأثیر پذیرفتـه بود، چاره ایران همچنان در یک انقـلاب ملی توده‌ای دیده می‌شـد که هرچند از نظر شکلی می‌توانست بسان خیزش یعقوب لیث‌صفاری در هزاره پیشین ایران باشـد و با چیرگی حاشیه بر متن و با نقش پاشنه‌گون و نمادین یک رهبر رستم‌گونه رخ بدهد، اما از نظر گوهری به‌شدت به الگوی انقلاب فرانسه روبسـپیر پهلو می‌زد که در آن همه الگوهای رایج در سـایه یک انقلاب بنیادین از میان می‌رفت تا الگوهای نو جایگزین شوند.

در واقعیت اما صدور فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین‌شاه قاجار می‌توانست یک اقدام کاملا محافظه‌کارانه در درون دیوان‌سالاری ایرانی به شمار آید. هدف این اقدام نیز همچنان می‌توانسـت پیرایش وضعیت همگانی در کشور و بنیان‌گذاری نهادهای قانونی و روشمندسازی اداره آن از راه جدایی استوانه‌ها و داشتن مجلس شـورای ملی و نهاد داوری و نهادهای قانونی بوده باشـد. راسـتی نیز درون‌مایه مشروطیت در ایران را دست‌کم تا برآمدن عنصر قفقازی در آن هنوز نیز می‌توان در چنین چشـم‌اندازی دید و پیرایش و بروزسازی نهادهای مستقر و موجود را به‌جای دیگرگونی‌های بنیادین آنها همچنان از هدف‌های مهم آن برشـمرد. پیداسـت که این فرمان در آن هنگام نمی‌توانست هیچ تناسبی با رؤیای یک انقلاب کبیر قفقازی که در آن اسـطوره و تاریخ روی هم افتاده بودند، داشـته باشد. گو اینکه در همان کشـاکش ناگهان رخداد نامنتظره‌ای پیش آمد و تاریخ این امکان را سخاوتمندانه در اختیار قفقازی‌ها گذاشـت تا بخت خود را برای عملی‌کردن رؤیایشان بیازمایند. مظفرالدین‌شـاه قاجار چند روز پس از دسـتینه‌کردن مشـروطه، مـرد و ولیعهد ناشکیبای او محمدعلی میرزا بر تخت نشست. آن هنگام بود که قفقازی‌ها از لاک حلقه‌های روشـنفکری و انجمن‌های پنهانی و بنگاه‌های مالی و بازرگانی خود در بادکوبه و همه‌جای قفقاز بیرون زدند و آمدند تا آتش انقلاب بر خرمن مشـروطه ایرانی بزنند و زدند.

راه کامیابی از مجلس نخسـت شورای ملی می‌گذشـت که تشکیل آن البته با فرازوفرودهای فراوان همراه بود و سپهر کلان آن در دست سوسیال‌دموکرات‌های هـوادار قفقازی‌های تهـران و تبریز افتاده بـود. از این‌رو قفقازی‌ها توانسـتند به یاری حلقه‌های پیدا و پنهان خود در شـمال و شـمال باختری و پایتخت، بسیاری از نمایندگان را علیه شـاه قاجار بشـورانند. همچنین آنها توانسـتند از نفوذ خود بر روزنامه‌هـای چپ و رادیکال تهران بهره بگیرند و ادبیات تند و پادشاهی‌سـتیز و در پیشـانی آنها گونه‌ای از گفتمان قاجارسـتیزانه را در اندازه‌های بسـیار بزرگ به راه بیندازند و گاه حتی از بایسـتگی پایان پادشـاهی در ایران سـخن کنند. همه اینهـا هرچقدر در روان شـاه کم‌تجربه و ناشـکیبای قاجار کارگر افتاده باشـد هم در نـگاه قفقازی‌ها اما بـرای آغاز یک انقلاب بزرگ ملی بسـنده نمی‌کرد. انقلاب خون و خشونت می‌خواسـت. باید ترورها آغاز می‌شد. ترور کامیاب امین‌السلطان نخسـت‌وزیر و سپس ترور ناکام خود شاه به دسـت قفقازی‌ها از آن جمله بودند. آنها آمده بودند تا انگشـت در جوهردان دیوان‌سالاری ایران فروبرند و کاغذ فرمان مشروطه در ایران را این بار به نام خود دستینه کنند.

نه‌تنها به توپ بسته‌شـدن مجلس شورای ملی به دسـت ارتش مزدور قزاق و آغاز اسـتبداد صغیر، بلکه سرکوب فراگیر مشـروطه‌خواهان در سراسر کشور به فرمان محمدعلی‌شـاه در یک سـال بعد را باید در واکنش به رادیکالیسـم گنگ و نوپافته قفقازی‌های انقلابی از سوی شاه تحریک‌پذیر دانست. آنچه امروزه ما از آن با نام و نشـان جنبش مشـروطه یاد می‌کنیم، چیزی نیست به جز انقلاب خونینی که قفقازی‌ها در دو مرحله، نخست از زمان صدور فرمان مشروطه تا آغاز استبداد صغیر و سـپس در برهه یک‌ساله از زمان به توپ بسته‌شدن مجلس تا فتح تهران برای برچیدن بسـاط فرمانروایی قاجار به راه انداختند. داستان مشروطیت در ایران تنها یک فرمان پادشـاهی و یک بیانیه مهم و رسـمی بود که قفقازی‌ها از آن یک انقلاب خونین ساختند. ازاین‌روست که به باور من هرگاه بخواهیم مشروطه ایرانی را به‌عنـوان یک انقلاب ببینیم، ناچاریم آن را در قاب بادکوبه روزگار نو و نقشـینه تاریخی او درنگریم.

چشم‌اندازی که به توپ بسته‌شدن مجلس شورای ملی پیش‌روی ایران گشود، روزگار تلخی از یک جنگ خانگی را به نمایش می‌گذارد که اگرچه روس و انگلیس به‌عنوان دو بازیگر همیشـه در صحنه این بوم و بر در آن هم‌زمان سـهیم بوده‌اند، اما سـهم بیشـتر آن را باید از آنِ بازیگران قفقازی تشـنه انقلاب دانست. ناگهان حلقه‌های مقاومت مسلحانه در بسیاری از شهرهای شمال و شمال باختری شکل گرفته و با شتاب به همه‌جا گستریده بود. تبریز در این میان در پیشانی جای داشت. قفقازی‌ها جنگ را نخسـت به شمال و آنگاه به شمال باختری ایران کشیده بودند. اگر محور تبریز برای مدتی توانسـت آتش مشروطه‌خواهی را در دل ایرانی‌ها زنده نگه بدارد، همه به لطف سـازماندهی و پول و اسلحه و برنامه‌ریزی و پروپاگاندای قفقازی‌ها بـود. آنها نه‌تنها نیروهای دولتی و هم‌پیمان روسـی از حکومت قاجار را برای درازهنگام پشـت دروازه‌های تبریز معطل سـاختند، بلکه صدای مشروطه ایرانـی را نیز به گـوش همه جهان هم‌روزگار خود رسـانیدند. جنبش برکشـیده قفقازی‌ها هم‌زمـان نماد خود را نیز برای وجدان ملی ایرانیان بازشناسـایی کرده بود. این نماد در قامت رسـتم دستان روزگار نوی ایران می‌توانست هم‌زمان نقش کاوه و بابـک و یعقوب لیث و روبس‌پیـر را یکجا برای جهان ایرانـی ایفا کند، گو اینکه ستار قراچه‌داغی مانند ستارخان سردار ملی پهلوانی نبود که در اسطوره‌های کلیشه‌شـده آنها بگنجد. مردی که می‌خواست هفت کشور زیر درفش ایران جانما شـوند، چیزی بیشـتر از قهرمان نمادین قفقازی‌ها بود. به‌هـرروی برای کامیابی انقلاب یک گام بیشتر نمانده بود و آن نیز بی‌گمان فتح تهران بود.

امـا در ایـن میان رخدادی پیش آمـده بود و به‌ناگه هوش و قـدرت و ثروت و توان سازماندهی قفقازی‌ها در ایران رقیب سرسخت و پیش‌بینی‌نشده‌ای یافته بود. پیش از آنکه قفقازی‌ها بتوانند در میان آن‌همه شـلوغی، خودشـان را به پایتخت برسانند، دیوان‌سالاری کهنه‌کار ایرانی در یک پیشدستی آشکار، نیروهای خود را به تهران رسـانده و کنترل آن را به دسـت گرفته بود. کار هم‌پای دو چهره سرشناس ایرانی، سردار اسعد بختیاری و ولی‌الله تنکابنی که از دل قاجار بیرون آمده و ناگهان قبای انقلاب پوشیده بودند، در تسخیر زودهنگام تهران اگرچه می‌توانست به جنگ خانگی در ایران پایان دهد، اما قفقازی‌ها را از رسیدن به آرزوی حسرت‌بارشان دور می‌کرد، آن‌چنان دور که پیامدهای تاریخ‌ساز آن تا به امروز نیز ادامه داشته باشد.

بـه یک نـگاه چنین می‌نمایـد که اگـر قفقازی‌ها جلوتـر از همه بـه تهران می‌رسیدند، ایران احتمالا به درون یک جمهوری ناخواسته فرانسوی پرتاب می‌شد. در بدبینانه‌تریـن شـرایط، بخش بزرگی از دیوان‌سـالاری ایرانی طعمه خشـونت قفقازی‌ها می‌شـد و انقلاب کبیر ایران بر بنیاد الگوی انقلاب فرانسه با اعدام‌های گسـترده میخ خود را بر تابوت نهاد پادشـاهی در ایران می‌کوبیـد. به نگاه دیگر و در نخسـتین فرصـت، بخش‌های بزرگی از سـرزمین‌های قفقاز کـه اندک زمانی دیگر و در سـایه انقلاب روسـیه دچار خلأ اوتوریته شـده بود، بی‌درنگ به آغوش ایران بازمی‌گشـت. در آن صورت و در خوش‌بینانه‌ترین شرایط دور نبود که آن راه بی‌بازگشـت ناگهان به یک ایالات متحده ایران نیز برسـد. بااین‌حال آیا دولت‌های بزرگ از جمله روس و انگلیس چنان رخدادی را برمی‌تافتند؟ روشن نیست.

بـه فرجام، تهران نه به دسـت انقلابی‌های قفقاز بلکه به دسـت ته‌ماندهای دیوان‌سـالاری ایرانی گشوده شد و ایران درونی با کهنه‌کاری و پیچیدگی همیشگی خودش توانسـت انقلاب قفقازی‌ها را این‌گونه مهار کند و داستانِ انقلابی‌سازی از چهره مشـروطه‌خواهی را به‌گونه‌ای دیگر به پایان برد. قفقازی‌ها هرگز نتوانستند به آرزوی دیرینه‌شـان در سـاختن یک ایران مدرن که احیانا می‌توانسـت نخستین جمهوری در جهان اسـلام و خاورزمین نیز باشد، دست یابند. ازاین‌رو آنها ناامید و سـرخورده از مام میهن گذاشـتند و رفتند. اما کجا؟ نخست عثمانی و سپس خود قفقاز. شگفتا که آنها از آن پس نیز هرگز نتوانستند آینده خود را به دور از یک جهان ایرانی ببینند. بخشی از وجدان تاریخی آنها هنوز در ایران جا مانده بود. در عثمانی یک‌چندی به اندیشه شاعرانه و رمانتیک و خیالین تورانی‌گری گرفتار شدند و چندی دیگر کوشـیدند تا آن را در قفقاز جنوبی و در قامت یک دولت نوبنیاد ایران‌ستیز اما تورانی‌شده به تختگاهِ بادکوبه روزگار نو، زنده سازند، اما نتوانستند. دست‌کم برای مدتی. ازاین‌رو سـرخورده و ناراحت از دوست و دشـمن، آواره چهار گوشه جهان شدند و سپس نرم‌نرمک در کام توران‌های بزرگ روزگاران خود فرورفتند. فرجام کار را اما خود پیش از دیگران فهمیده بودند. جهان ایرانی قفقاز از پی پشـت‌کردن به مام ایران و ناامیدی از رسـتم دستان شدن، به‌ناگه به یک سیاوش سرگردان رسیده بود که در راه گریز از مادر ایران، به دامان توران‌های روزگاران نو پناه جسـته بود و قرار بود سرش برای همیشـه در تشت هوس‌بازی افراسیاب‌های تازه از راه رسیده همان توران‌ها بریده شـود. بااین‌حال اقدام قفقازی‌هـا در بنیان‌گذاری یک دولت بی‌نام و نشـان و بی‌تاریخ و بی‌هویت در قفقاز جنوبی و در تختگاه بادکوبه همانند دملی چرکین در دل و جان جهان ایرانی ماند تا بعدها ایران درونی و بیرونی را به یک‌اندازه در دسترس بلعیده‌شدن در کام اژدهای توران‌های روزگاران دیگر بگذارد. بازخوانی داسـتان مشروطه و پیوندهای سازنده و ویرانگر آن با جهان ایرانی قفقاز اینجاست که اهمیت بسیاری می‌یابد.

قفقازی‌هـا بـه بهانه انقلاب مشـروطه توانسـتند کیـن عهدنامه گلسـتان و ترکمانچایی را به‌گونه‌ای هم‌زمان و به شـکلی ماهرانـه از دو دولت تزار و قاجار بسـتانند. پس از جنبش مشروطه نه روسیه تزاری و نه ایران قاجاری هیچ‌کدام به حال پیشـن خود بازنگشـتند. ازاین‌رو اگر بگوییم که بخشی از ریشه‌های سرنگونی هـردوی آنها در فاصله‌هـای نزدیک به هم با جنبش مشـروطه ایران گره خورده بوده است، چندان نلغزیده‌ایم. نکته دیگر آن است که انقلاب مشروطه را می‌توان بخشـی از واکنش جامعه شلوغ و توانمند و ایران‌گرای قفقاز در برابر ناسیونالیسم اسـلاوی - روسـی نیز دانسـت. در یک قاب بزرگ‌تر می‌توان نخسـتین رگه‌های پان‌ایرانیسم را نیز در این واکنش تاریخی انسان قفقازی نسبت به توسعه‌خواهی‌های جهان روسی دید. از این نگاه می‌توان جایگاه بادکوبه روزگار نو را در جریان جنبش مشـروطه در بلندای رخدادهایی دید که داسـتان جدایـی بخش‌هایی از قفقاز از روسیه و پیوست دوباره آن به ایران نیز بخشی از چشم‌انداز آن بوده است. ازاین‌رو می‌توان انقلاب مشـروطه را جنبش مردمان قفقازی برای آزادی از یوغ روسیه نیز دانست. همچنان‌که بادکوبه روزگار نو را تختگاه آزادی‌خواهی مردمان قفقازی.

بااین‌حال تختگاه بادکوبه اگرچه یک‌چندی توانسـته بود مشروطه ایرانی را در یک الگوی سـاختارمند قفقازی برای ما به پیش آورد، در پی سرخوردگی ناشی از شکست در برابر دیوان‌سالاری ایرانی، به جایی رفت که در آنجا از جهان ایرانشهری خویش نیز دور و دورتر شد. به‌گونه‌ای که این جهان‌تنی قفقازی و آن جهان‌آشنای بادکوبـه روزگار نـو، هردو اکنون بیش از هـر روزگار دیگر برای ما ناتنی و ناآشـنا شـده‌اند. از این بدتر آنکه قفقازِ ازدسـت‌رفته و بادکوبه گمشده اکنون می‌کوشد تا بخشی از میراث ایرانی ما را به دندان بگیرد و آن را به نام و کام یک دولت جعلی و ایران‌ستیز و تورانی‌شده فروبلعد. اما در این اقدام کینه‌توزانه، تجربه‌های زودگذر او از گذشـته‌های نزدیک و بسـیار نزدیک از یک هم‌پایی ناهمسان در رخدادهایی همانند انقلاب مشروطه، یک چیزی می‌گوید و وجدان تاریخی و آمیغ‌های فرهنگی و هویتی و ادبی و اسـطوره‌ای او البته چیز دیگری. ازاین‌رو قفقاز و تختگاه باکو در قامت یکای سیاسـی نو از این پس نیز اگرنه به‌صورت شکلی، دست‌کم به‌صورت گوهری و البته برای ابد، همچنان بخشـی از یک ایران درونی و بخش بزرگ‌تری از جهان ایرانشهری خواهد ماند.

تجربه آغاز و فرجام مشـروطه‌خواهی در ایران نشـان می‌دهد که در فرازهای تاریخـی در ایران درونی نباید نقـش ایران بیرونی به‌ویژه منطقـه قفقاز را نادیده گرفت. بادکوبه روزگار نو دسـت‌کم در پهنای ۱۵۰ سـال گذشـته بخشی از تاریخ هم‌روزگار ما بوده اسـت. ما را از او روی رهایی نیسـت. اگر مـا او را به حال خود رها کنیـم، او ما را به حال خودمان رها نخواهد کرد. پدیدارشناسـی ناخوشـایند ایـن موضوع همچنین به ما یادآوری می‌کند در دوردسـت این چشـم‌انداز گرگ و میش، راه میانه سـومی وجود ندارد. برای رسـیدن به هدف‌های دور و دراز در این پهنه، باید بتوانیم بخش بزرگی از پرسـوناژهای داسـتان مشروطه را یک بار دیگر در آیینـه جهان ایرانی قفقاز و بادکوبه نوی این روزگار ببینیم و این‌بار بتوانیم آن را به‌گونه‌ای سنجیده‌تر و بسامان‌تر بازنگری و بازنویسی و حتی بازآفرینی کنیم. در آن صورت بادکوبه روزگار نو در مسـیر بازگشـت ما به الگوی مشروطه ایرانی و آشتی با سـنت‌های آن، این‌بار بهتر از همیشه تاریخ می‌تواند با ایران درونی هم‌سرنوشت و هم‌آرزو شود.

آگهی موضوع ماده ۳ و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۰ . املاک متقاضیانی که در هیأت موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی آمل مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلامعارض آنان محرز و رای لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی می گردد:

املاک متقاضیان واقع در بخش یازده ثبت آمل - دهستان هرازپی

۱۰ - اصلی (قریه نوده هرازپی)

۳۸ فرعی آقای سـید حسن بزرگ زاده در ششدانگ یک قطعه زمین با ساختمان احداثی با کاربری مسکونی به مسـاحت ۳۵۱/۳۰ مترمربع، خریداری شده بلاواسطه از مریم توکلی خلیل آباد و مع الواسطه از محسن صالحی عقیلی.

لذا به موجب ماده ۳ قانون و ماده ۱۲ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آیین نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق روزنامه محلی / کثیرالانتشار در شهر ها منتشر و در روستاها ، رای هیات الصاق تا در صورتیکه اشـخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی و در روستاها از طریق الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسـید اخذ نمایند . معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسـلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه اسـت و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض ، گواهی تقدیم دادخواسـت به دادگاه عمومی محل ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت می نماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست .

بدیهی است برابر ماده ۱۳ آیین نامه مذکور در مورد قسمتی از املاکی که قبلا اظهارنامه ثبتی پذیرفته نشده ، واحد ثبتی با رای هیات پس از تنظیم اظهارنامه حاوی تحدید حدود ، مراتب را در اولین آگهی نوبتی و تحدید حدود به صورت همزمان به اطلاع عموم می رسـاند و نسبت به املاک در جریان ثبت و فاقد سابقه تحدید حدود واحد ثبتی آگهی تحدید حدود را به صورت اختصاصی منتشر می نماید.

م.الف.۱۵۳۹۲۴۹

تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴ / ۰۵ / ۱۴۰۲

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۲۸ / ۰۵ / ۱۴۰۲

حسن صالحی – رئیس اداره ثبت اسناد و املاک آمل

کارت عضویت اتاق بازرگانی شرکت **خودرو سازی رویال پارسیان** به شناسه ملی ۱۴۰۱۱۵۰۴۲۷۸ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

« آگهی اعلام مفقودی اسناد خودرو »

سند مالکیت وسیله نقلیه (برگ سبز)، سند و فاکتور فروش خودرو (برگ کمپانی)، سند قطعی منقول (بنچاق) وکارت شناسایی خودرو سواری سیستم سایپا تیپ ۱۳۱SX مدل ۱۳۹۱ به شماره موتور: ۴۶۷۲۵۰۱، شماره شاسی: S۱۴۱۲۲۹۱۱۱۴۷۹۹ با شناسه (VIN) وسیله نقلیه: IRPC۹۱۱V۱۲۶۱۱۴۷۹۹ و شماره پلاک انتظامی ۹۱۸ م ۱۸ / ایران - ۱۶ به نام مالک آقای علیرضا فعله گری فرزند علی متولد ۱۳۷۰/۱۰/۲۸ به شماره شناسنامه ۰۳۷۰۶۰۹۱۲۳ صادره از قم به شماره ملی ۰۳۷۰۶۰۹۱۲۳ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است./ب۱۰۵۵

برگ سبز و سند کمپانی **خودرو پژو پارس XU7** رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۹۱ به شماره پلاک ایران ۶۶ - ۲۹۵ ل ۵۸ و شماره موتور 124K0133376 و شماره شاسی NAAN01CA7DH887375 به نام **محسن طاهریان** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

مدرک فارغ التحصیلی **اینجانب مروارید فرتومی** فرزند محمد مهدی به شماره شناسنامه ۴۲۲۷ صادره از تهران در مقطع کارشناسی پیوسته رشته تربیت دبیر تربیت بدنی و علوم ورزشی صادره از واحد دانشگاهی تهران مرکزی با شماره ۱۳۹۰۱۰۱۰۷۹۲۷ و تاریخ ۹۳/۰۸/۱۹ مفقود گردیده است، از یابنده تقاضا می گردد اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی به نشانی: تهران-سوهانک-بلوار ارتش-میدان قائم-خیابان خندان خیابان سلماس ارسال نمائید.

قرارداد ۵ برگی واحد مسکن مهر به شماره ۹۱۰/۱۳۷/۹۰۵۱ مورخ ۱۳۹۱/۰۹/۲۹ مربوط به پروژه شرکت ۲۰۰ واحدی گیسون واقع در شهر جدید پرند به نام **خانم مرضیه فراهانی** فرزند صفر با کدملی ۰۰۶۵۶۵۸۲۷۲ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

اصل سند و فاکتور فروش **خودرو سواری لیفان** مدل ۱۳۹۵ به شماره انتظامی ۴۱۶ د ۲۸ ایران ۴۰ و شماره شاسی NAKSF4511GB106130 و شماره موتور LF479Q2B2161095085 به رنگ مشکی متالیک مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

نوبت اول

آگهی مزایده

شرکت پیشگامان توسعه ماندگار (سهامی خاص)

وابسته به بنیاد توسعه و عمران موقوفات کشور در نظر دارد شش دانگ اعیان یک واحد آپارتمان مسکونی واقع در طبقه ششم ساختمان موقوفه سید علی فراشباشی به متراژ ۱۰۸ متر مربع به آدرس :تهران، شهر ری، بلوار سلمان فارسی، انتهای خیابان شهید رحیمی، مجتمع مسکونی هارمونی، بلوک C را از طریق مزایده عمومی به فروش رساند. لذا از کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی واجد شرایط دعوت به عمل می آید تا پایان وقت اداری روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۷ با مراجعه به شرکت پیشگامان توسعه ماندگار نسبت به خرید اسناد مزایده اقدام و اسناد خریداری شده را تکمیل و به همراه مدارک خواسته شده تا روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۵/۲۱ به دبیرخانه شرکت پیشگامان توسعه ماندگار به آدرس: تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان فجر، کوچه مدائن پلاک ۱۶ ، طبقه ۴ ، واحد ۱۱،تلفن۰۲۱۸۸۸۲۴۵۳۲ کدپستی ۱۵۸۸۷۶۴۵۵۴ تحویل و یا ارسال نمایند .

لازم به ذکر است شرایط شرکت در مزایده در اسناد مربوطه تعیین و مشخص شده است.

همچنین متقاضیان جهت کسب اطلاعات بیشتر می توانند در وقت اداری با شماره تلفن های: ۰۹۱۹۸۶۱۸۰۲۱ – ۰۲۱۸۸۸۲۴۵۳۲ تماس حاصل فرمایند.